

بدایت حرکت (سیر و سلوک) در اوصاف الاشراف

جمشید صدری*

استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی قزوین، واحد تاکستان

جواد طاهری**

مربی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی قزوین، واحد تاکستان

(تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۵، تاریخ تصویب: ۸۹/۸/۱۷)

چکیده

خواجه نصیرالدین طوسی در رشد و شکوفایی اندیشه‌های عرفانی سهم بسزایی دارد که اوصاف الاشراف و شرح اشارات ابن سینا مؤید همین امر است. اوصاف الاشراف از نظر حجم بسیار کوچک اما از حیث محتوا بسیار غنی است و خواجه در این رساله از اندیشه‌های عرفانی به خوبی دفاع می‌کند. وی مدعی برخورداری از تجربه عرفانی نیست، بلکه تلاش وی در راستای ارزیابی عقلانی و تنظیم منطقی آداب سیر و سلوک عرفانی است. رساله مزبور در شش باب و هر باب سه استثنای باب ششم- در شش فصل تنظیم شده است. نوشتار حاضر فقط به بررسی باب اول می‌پردازد که مربوط به بدایت سیر و سلوک است.

کلیدواژه‌ها: ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابه، اخلاص.

*.E-mail: sadri_jamshid@yahoo.com

** E-mail: javad_taheri@yahoo.com

مقدمه

نصر الدین محمدبن محمدبن حسن طوسی مکنی، ابوجعفر، ملقب به استاد البشر و عقل حادی عشر (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ.ق) از علمای بزرگ قرن هفتم است. او حکیم، متکلم ریاضی دان، فقیه و یکی از نامدارترین دانشمندان اسلام و جهان است. ظهور وی در قرن هفتم با آن متانت و وزانت فکر و اندیشه، نمی‌تواند بدون زمینه و بدون ارتباط با جو علمی قرن هفتم ایران باشد، بلکه معلول ترقی فکر اسلامی و وجود حکماء و ادبا و عرفای قبل از وی و معاصر او است.

این قرن از نظر علمی و ادبی به واسطه وجود نوابغی که در این عصر می‌زیسته‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از این نوابغ عبارتند از:

مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ هـ.ق)؛ افصح المتکلمین، سعدی شیرازی و همچنین سه عارف بزرگوار، یعنی محی الدین ابن عربی، صاحب فتوحات (۵۶۰-۶۳۸ هـ.ق)؛ صدرالدین محمد قونوی و شیخ شهاب الدین سهروردی، مؤلف عوارف المعارف و همچنین دو فقیه نامدار یعنی علامه حلی، حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر و دیگری محقق صاحب شرایع، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن و همچنین علما و فضلائی دیگری از قبیل حکیم مشهور منطقی، کاتبی و افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل و فاضل معروف، کمال الدین میثم بن علی، معروف به ابن میثم بحرانی، شارح نهج البلاغه (متوفی ۶۷۹) و حکیم و طبیب و ریاضی‌دان معروف، علامه قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی، شارح قانون ابن سینا و مؤلف کتاب تحفه شاهیه در خصوص هیأت استدلالی و کتاب درة التاج در مورد انواع علوم عقلی به فارسی (متوفی ۷۱۰). (طوسی، ۱۳۷۰: ۴۴)

در اثر توجه و سرپرستی طوسی بود که دانشمندان، شعله‌فروزانی شدند؛ محیط تاریک فساد را با نشر فضیلت و تقوی، فروغی روح بخش دادند و تا اندازه‌ای از بیدادگری و ستم و فساد اخلاقی و کشتار جلوگیری کردند. کمال مطلوب طوسی نشر فضیلت و انتشار دیانت اسلامی بود که برای رسیدن به این آرزو کوشش‌ها کرد (شریف، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۴۱).

خواجه رساله اوصاف الاشراف را بعد از کتاب اخلاق ناصری تحریر نمود. اخلاق ناصری مشتمل بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حکما و کتاب پر مایه‌ای در علم اخلاق و حکمت عملی است. خواجه بعد از نگارش اخلاق ناصری به نگارش رساله اوصاف الاشراف دست یازید که مبتنی بر بیان طریقت و روش سیر و سلوک اهل بینش و بر اساس

قوانین عقلی و سمعی و مبنی بر دقایق نظری و عملی مرتب گردیده است و به منزله لبّ آن صنعت و خلاصه آن فن تحریر شده است.

اگرچه خواجه ادعای عارف بودن ندارد، اما تلاش کرده است تا سیر و سلوک و تعالیم عرفانی را بر اساس روش عقلانی تنظیم و بیان نماید. او سیر اولیاء و روش اهل بینش را بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت مبنی بر قوانین عقلی و سمعی و مبنی بر دقایق نظری و عملی در چند باب معرفی نموده و در هر باب آیتی از تنزیل مجید را به استشهاد وارد کرده است، و اگر آیه مصرحی در اشاره به مقصود نیافته است، بر آنچه به آن نزدیک بود اقتضار کرده و آن را اوصاف الاشراف نام نهاده است.

این رساله مشتمل بر شش باب است. باب اول، در بدایت حرکت و در شش فصل (ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابه، اخلاص)؛ باب دوم، در ازله عوایق و قطع موانع از سیر و سلوک در شش فصل (توبه، زهد، فقر، ریاضت محاسبه، تقوی)؛ باب سوم در سیر و سلوک در طلب و بیان احوال سالک در شش فصل (خلوت، تفکر، خوف، رجا، صبر و شکر)؛ باب چهارم در ذکر احوالی که مقارن سلوک حادث شود تا آنگاه که وصول به مقصد باشد در شش فصل (ارادت، شوق، محبت، معرفت، یقین، سکون)؛ باب پنجم، در ذکر حال‌هایی که اهل وصول را سانح شود در شش فصل (توکل، رضا، تسلیم، توحید، اتحاد، وحدت) تدوین شده است و باب ششم به «فنا» اختصاص یافته است. خواجه مراحل سیر و سلوک عارف - برای رسیدن به حقیقت، فنا در حقیقت و بقاء بالله- را در این رساله تنظیم و تدوین نموده است.

باب اول، به بدایت حرکت و امور ضروری برای ایجاد حرکت اختصاص دارد. هر کس چون در خود و افعال خود بنگرد و خود را محتاج و افعال خویش را ناقص بیند و چون از نقص خود خبردار شود، اگر در باطن وی شوقی به طلب کمال و دفع نقص ایجاد شود، به حرکت در می‌آید. اهل طریقت این حرکت را سلوک می‌نامند و کسی که به این حرکت رغبت داشته باشد، به نیازمند شش چیز است.

۱. ایمان

گاهی ایمان به منزله اسمی برای دین و شریعتی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را آورده است، بکار می‌رود - مثلاً در آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ» (مائده: ۶۹)؛ (آنها که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان) - که ایمان به این معنا، شامل همه کسانی است که به خدا و نبوت آن حضرت اقرار داشته باشند. گاهی

واژه ایمان بر سبیل مدح به کار می‌رود و مراد از آن، اذعان و تصدیق نفس نسبت به حق است. ایمان به این معنا با تحقق سه چیز حاصل می‌شود: اذعان با قلب و اندیشه؛ اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح. همچنین گاهی ایمان بر سبیل ذم و نکوهش استعمال می‌شود. مانند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» (نساء: ۵۱)؛ (آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده (با این حال) به جبت و طاغوت {بت و بت پرستان} ایمان می‌آوردند و درباره کافران می‌گویند «آن‌ها از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند»؟! (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶: ۳۲).

ایمان در لغت تصدیق باشد؛ یعنی باور داشتن و در عرف اهل تحقیق تصدیقی خاص باشد و آن تصدیق بود به آنچه علم قطعی به آن حاصل است و پیغمبر (علیه السلام) فرموده است و معرفت پیغمبر مستلزم معرفت پروردگار قادر، عالم، حی، مدرک، سمیع، بصیر، مرید و متکلم است، پیغمبران را فرستاده است و قرآن به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده و احکام فرایض و سنن و حلال و حرام بر وجهی که همه امت را بر آن اجماع باشد بیان فرموده است. پس ایمان مشتمل بر این امور باشد، و این قدر قابل زیادت و نقصان نباشد. چه اگر کمتر از این باشد ایمان نباشد، و اگر زیادت از این باشد، آن زیادت کمال ایمان بود و مقارن ایمان و نشان باور داشتن آن باشد، و آنچه دانستنی و گفتنی و کردنی باشد، بداند و بگوید و بکند، و آنچه از آن احتراز فرموده باشند احتراز کند، و این جمله از باب عمل صالح باشد و قابل زیادت و نقصان بود و لازم تصدیق مذکور باشد، و از این جهت ذکر ایمان با عمل صالح فرموده‌اند در همه مواضع «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». (طوسی، ۱۳۶۲: ۳۸)

ایمان امری معنوی است و جایگاه آن قلب انسان است که با تعریف لفظی نمی‌توان حقیقت آن را کشف کرد، بلکه شناخت واقعی آن از طریق علم حضوری میسر می‌شود. معنی لغوی ایمان، اعتقاد و تصدیق قلبی به چیزی یا کسی است، ولی در اصطلاح، معنای خاصی از آن مقصود است و آن اعتقاد قلبی به خدا، معاد، کتب آسمانی، پیامبران و ... است. کسی که به همه این امور اعتقاد قلبی دارد و در عمل به آن پایبند است مؤمن می‌گویند. عمل نمودن، ظاهر ایمان است و اگر عمل نباشد، نشانگر این

است که ایمان ریشه در قلب ندارد. از این رو در آیات فراوانی ایمان و عمل صالح با هم ذکر شده‌اند.

مراتب ایمان

باید دانست ایمان دارای مراتبی است که کمترین حد آن، ایمان به زبان است.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَآكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات: ۱۴)؛ عربهای بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

خواجه با استناد به آیه فوق می‌گوید:

ایشان را گوی که شما ایمان نیاوردید، اگر ایمان تصدیق و اخلاص دل است، و آن در دل شما نیامده و شما بر زبان کلمه شهادت رانده و از بیم کشته شدن مسلمان شده اید که اسلام، تسلیم شدن به ظاهر است و ایمان اعتقاد به دل و باطن است. (طوسی، ۱۳۶۲: ۳۹)

در تفسیر المیزان، در معنای این آیه آمده است:

در این آیه‌ی شریفه نخست ایمان را از اعراب نفی می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که منظور این است که ایمان کار دل است، دل‌های شما هنوز با ایمان نشده و در عین حال اسلام را برای آنان قایل می‌شود، برمی‌آید که فرق بین اسلام و ایمان چیست. ایمان معنایی است قائم به قلب و از قبیل اعتقاد است و اسلام معنایی است قائم به زبان و اعضا چون کلمه اسلام به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است، تسلیم شدن زبان به این است که شهادتین را اقرار کند، تسلیم شدن بر اعضا به این است که هرچه خدا دستور می‌دهد ظاهراً انجام دهد، حال چه این که واقعاً و قلباً اعتقاد به حقانیت آنچه زبانش و عملش می‌گوید داشته باشد و چه نداشته باشد. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ج ۱۸، ۵۲۰)

اسلام علانیت است و ایمان سریرت؛ اسلام آشکار است و ایمان نهان؛ اسلام آنست که مردم از تو بینند و ایمان آنست که خدا از تو شناسد؛ اسلام با خلق است و ایمان با خالق؛ اسلام شریعت است و ایمان حقیقت؛ اسلام پوست است و ایمان مغز؛ اسلام سود است و ایمان سرمایه؛ اسلام صدف است و ایمان مروارید؛ اسلام کالبد است و ایمان روح؛ پس چون از آن گویی، بگو مسلمانم به حکم و مؤمنم به امید. (میبدی، ۱۳۴۷: ۴۴۶)

ایمان به تقلید است و آن تصدیق جازم باشد به آنچه تصدیق باید کرد، و اما زوالش ممکن بود و چون تصدیق جازم حاصل شود هر آئینه آن تصدیق مستلزم عمل صالح باشد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (حجرات: ۱۵)؛ همانا مؤمنان کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورده‌اند و آنگاه در شک و تردید نیفتاده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینان راستگویند.

و از آن بهتر، ایمان به غیب است «یؤمنون بالغیب» و آن مقارن بصیرتی باشد در باطن، مقتضی ثبوت ایمانی کانه من وراء حجاب و از این جهت مقرون به غیب باشد، و از این کامل‌تر ایمان آن‌هایی که در حق ایشان فرموده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (انفال: ۲)؛ همانا گرویدگان کسانی هستند که چون خدا را بر ایشان یاد کنند، از عظمت و انتقام او دل‌ها بترسند، و چون سخنان حق را برایشان بخوانند، بر ایمان آنان افزوده شود.

از نظر خواجه عبدالله انصاری:

مؤمنان کسانی هستند که از خدا می‌ترسند. در این آیت ترس را شرط ایمان نهاد، زیرا ترس زینهار ایمان است؛ حصار دین است؛ شفیع گناهکاران است. هر دل که در آن ترس خدا نیست آن دل خراب است. در این آیت فرمود: مؤمنان ایشانند که با ذکر خدا دل‌هایشان بترسد و بلرزد، جای دیگر فرمود: مؤمنان ایشانند که با یاد خدا دل‌هایشان بیاساید (تطمئن قلوبهم بذكر الله) و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است و این نشان منتهیان، که بنده در بدایت روش خویش پیوسته می‌گیرد و می‌زارد و می‌نالد، چندان از بیم فراق بگرید که ندای (الا تخافوا) به سر او رسد، و از بیم فراق به

روح وصال باز آید، و در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارمد (میبدی، ۱۳۶۷: ۳۷۰)

تا آنجا که (اولئک هم المؤمنون حقا) و این مرتبه ایمان به کمال است و متصل باشد به این ایمان یقینی که شرح آن بعد از این گفته آید، و آن منتهای مراتب ایمان باشد و آنچه در سلوک کمتر از آن نشاید ایمان به تقلید است و ایمان به غیب؛ ایمان به زبان تنها به حقیقت ایمان نباشد «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶)؛ و بیشتر آنها به خدا ایمان نیاوردند مگر آنکه با خدای شریک گیرند. و همراه اعتقاد جز می حاصل باشد به آنکه کامل مطلق هست یعنی آفریدگاری برای عالم هست، با سکون نفس سلوک ممکن باشد و حصول آن به غایت آسان باشد و با اندک سعی حاصل شود. (طوسی ۱۳۶۲: ۳۹)

ثبات

خواجه علیه الرحمه، دومین مرحله در بدایت حرکت را ثبات ذکر کرده است. وی سخن خود را با این آیه‌ای از قرآن مجید آغاز می‌کند:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ (ابراهیم: ۲۷)؛ خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد هم در این جهان، و هم در سرای دیگر!

و می‌گوید:

در تثبیت عارف آنست که وی را در دنیا زندگانی به استقامت دهد؛ زندگانی که دامن او پاک دارد و چشم او بیدار و راه او راست و مرکب او رهوار تا به در مرگ. آنگاه زندگانی حقیقی آغاز کند و به حیات طیب رسد، و از سایه انسانیت و صفت کنودی خلاصی یافته و به قرارگاه عزت خود رسیده و شرف خود را بر فرشتگان بدهد. (میبدی، ۱۳۴۷: ۵۲۲)

ثبات حالتی است که تا با ایمان مقارن نشود، طمأنینه نفس که طلب کمال مشروط به آن است میسر نگردد. چه هر کس در معتقد خویش متزلزل باشد طالب کمال نتواند بود، و ثبات ایمان عبارت از حصول جزم است به آنکه کاملی و کمالی هست، و تا این جزم نباشد طلب

کمال صورت نبندد، و عزم طلب کمال و ثبات در عزم تا حاصل نشود، سلوک ممکن نباشد و صاحب عزم بی ثبات «کالذی استهونه الشیاطین فی الارض حیران»؛ (مانند کسی که شیطان او را از راه برگردانده و به سر در زمین انداخته و سرگردان) باشد، بل متحیر را خود عزم نباشد و تا عازم متوجه یک جهت معین نشود، حرکت و سیر و سلوک از او واقع نگردد، و اگر حرکتی کند اضطرابی و ترددی بی حاصل باشد، که آن را فایده و ثمر نباشد، و علت ثبات بصیرت باطن باشد به حقیقت معتقد خویش و وجدان لذت اصابت و ملکه شدن آن حالت باطن را بر وجهی که زوال نپذیرد، و به این سبب، صدور اعمال صالحه از اصحاب آن ثبات دایم و ضروری باشد (طوسی، ۱۳۶۲: ۴۴).

بنابراین،

مرحله دوم از مراحل سیر و سلوک، ثبات و استواری است. ممکن است بر اثر پیدایش حالتی برای انسان جذبه ای حاصل شود و دفعتهً عوض شود یا فکری او را به حق راهنمایی کند و او تصمیم پیمودن راه بگیرد، ولی در این تصمیم ثابت نباشد و علل و عواملی او را از این تصمیم پشیمان کند. بنابراین، صرف ایمان برای سلوک کافی نیست و سالک باید به مرحله ثبات در اعتقاد و ایمان برسد. از این رو ذات اقدس خداوند در قرآن کریم یکی از اوصاف برجسته سالکان کوی حق را ثبات می داند. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۳۹)

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (ابراهیم: ۲۷):

خدا کسانی را که ایمان آورده اند به گفتاری استوار در زندگی دنیا و جهان دیگر استواری دهد. کسانی که ایمان آورده اند اگر بر ایمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند خداوند هم ایشان را در دنیا و آخرت بر همان ایمانشان ثابت قدم می کند، چه اگر مشیت خدای تعالی نباشد ثبات خودشان سودی نخواهد داشت و از فوائد آن بهره نمی برند. آری همه امور به خدای سبحان بازگشت می کند. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ج ۱۲، ۷۷)

خداوند نعمت ثبات را به مردم با ایمان عطا می کند. به همین جهت آنان در آخرت -روزی که قدمها در صراط می لغزد و همچنین در حالی که دیگران گرفتار وسوسه می شوند- در اخلاص پایدارند. منظور از ثبات قدم، ثبات در سیرت و سنت دینی است و به طور کلی، ثبات در هر چیز به اندازه و در محدوده همان چیز است. بنابراین وقتی می گویند فلان شخص ثابت قدم است، یعنی آنجا که می اندیشد «ثابت فکر»؛ آنجا که باید سخن بگوید «ثابت قول»؛ و . . .

است. ولی از آن جا که رونده بیش از هر چیز به نیروی «پا» محتاج است و از آن کمک می‌گیرد، «ثبات» بیشتر به قدم انسان نسبت داده می‌شود و نیز اینکه می‌گویند فلان سالک «پایدار» است به همین جهت است.

نیت

«انما الاعمال بالنیات و الخواتیم» (پاینده، ۱۳۸۵: ۶۲۸)؛ ارزش اعمال به نیت و سرانجام آن است. می‌توان گفت که نیت همان هدف و مقصدی است که هنگام عمل بر ذهن عمل‌کننده مستولی است. همه اعمال انسان در رابطه با نیت معنی‌دار می‌شود و به خصوص اعمالی که سوق دهنده انسان به کمال‌اند. رسول خداوند می‌فرماید:

نِیة المؤمن خیر من عمله و عمل المنافق خیر من نیته و کل یعمل علی نیته فاذا عمل المؤمن عملاً نار فی قلبه نور (پاینده، ۱۳۸۵: ۶۲۸)؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است و عمل منافق از نیتش بهتر است و هر یک بنا بر نیت خود کار می‌کند و هرگاه مؤمن عملی را انجام دهد در قلب او نوری روشن می‌شود.

در تعریف و تحدید «نیت» آمده است:

نیت هم‌عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد، و یا انگیزه‌های مادی. در حدیثی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده «خداوند به قدر نیت‌های بندگان به آنها کمک می‌کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۲۶۶)

خواجه سومین مرحله در بدایت حرکت را نیت می‌داند.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (انعام: ۱۶۲)؛ بگو نماز من و سجود و قربانی من و زندگانی و مرگ من همه خدا راست، خداوند همه جهانیان.

بنابراین،

هر کس بداند که او با خداست، بداند که او برای خداست، وقتی خود دانست که برای خداست، بهره برای غیر خدا نزد او نیست، پس چنین کسی تسلیم حکم خداوند و نا معترض به تقدیر اوست، نه معارض با اختیار و اراده خدا، و نه اعراض کننده از گردن نهادن به امر خدا. (میبدی، ۱۳۴۷: ۳۱۷)

خواجه، نیت را چنین تعریف می‌کند و در تبیین ارتباط میان نیت و عمل می‌گوید:

نیت به معنی قصد است و واسطه است میان علم و عمل؛ چه اول تا نداند چه کاری کرد، قصد کردن آن کار نکند، و تا قصد نکند، آن کار از وی حاصل نشود. سیر و سلوک قصد است، و در سیر و سلوک باید قصد مقصد معینی کند و چون مقصد، حصول کمال باشد از کمال مطلق، پس نیت باید که مشتمل باشد بر طلب قربت به حق تعالی که اوست کمال مطلق و چون چنین باشد نیت تنها از عمل تنها بهتر باشد که «نیت المؤمن خیر من عمله»؛ چه نیت به مثابه‌ی جان است و عمل به مثابه تن و «الأعمال بالنیات» یعنی زندگی تن به جان است، و عمل خیری که مقارن نیت مقرون به طلب قربت باشد، هر آینه مقتضی حصول کمال باشد.

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۱۱۴)؛ در بسیاری از نجواهای اینان هیچ خیری نیست مگر کسی که امر به صدقه یا نیکی و یا اصلاح بین مردم کند و هر کس برای رضای خدا چنین کند، اجر عظیمی به او خواهیم داد. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

بسیاری از رازگویی آنها نیکویی ندارد جز آنکه آن رازها فرمان نفقه دادن یا کار نیک کردن یا اصلاح بین مردمان باشد، و هر کس از این سه کار به قصد خشنودی خداوند کند، مزد بزرگی به او خواهیم داد. (طوسی، ۱۳۶۲: ۴۶)

نیت، خالص ساختن قصد و سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدای تعالی و قطع طمع از اغراض دنیویه بلکه اخروییه بلکه از جمیع آنچه به خود راجع شود؛ پس از این مرحله باید سالک چشم دل از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و رد و قبول بپوشد. بلکه شرط در محبت کامله آن است که محبوب را فراموش کند؛ چه هنوز سر و کار با محبت است و قطع طمع در نزد سالکین عبارت است از این مرحله؛ بهشت در نزد اهل محبت دارای اهمیت و

ارزشی نیست و اهل بهشت به علت علاقه و محبتی که به آن دارند از لقای خدا در حجابند و محبت آن‌ها به غیر خدا که همان بهشت است حجاب آن‌ها نشده است. (حسینی طهرانی، ۱۳۶۰: ۱۴۶)

صدق

چهارمین مرحله در بدایت حرکت، صدق است و به آیه مبارکه ۱۱۹ توبه استشهد شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه: ۱۱۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید! خواجه با استناد به این آیه می‌گوید:

این آیت هم فرمان است هم تشریف و هم تهنیت، فرمان خدا، تشریف بشار، تهنیت زیبا فرمانی مهربار، تشریفی دلدار، تهنیتی بزرگوار، می‌فرماید تا بنده را به خود نزدیک کند، تشریف می‌دهد تا راه دل بر مهر او بندد، از حق بر خوردار شود، آن که دلی زنده دارد، یادگار کسی پذیرد که از حق تشریفی دارد و با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذراند. (طوسی، ۱۳۶۲: ۵۰)

یا ایها الذین آمنوا، ندای کرامت است و نواخت بی نهایت، به تقوی فرمان می‌دهد در تقوی صدق و راستی می‌فرماید، چه تقوی مایه اسلام است، و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنایی است و صدق نشان دوست داری، تقوی سرمایه عابدان است و صدق نور معرفت را نشان، تقوی ره روان عالم شریعت است و صدق وردزدگان عالم طریقت (میبدی، ۱۳۴۷: ۴۱۹).

علامه طباطبائی در این خصوص می‌گوید:

صدق در لغت راست گفتن و راست کردن وعده باشد، و در این موضع مراد راستی است هم در گفتن و هم در نیت و عزم و هم در وفای به آنچه وعده کرده باشد، و هم در تمامی حال‌ها که پیش آید او را، و صدیق کسی است که در این همه او را راستی پیشه و ملکه بود، و البته خلاف آنچه باشد، در هر باب از او نتوان یافت نه به عین نه به اثر و علما گفته اند، که هر کس چنین باشد خوابهای او نیز همه راست بوده و راست آید. «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (احزاب: ۲۳)؛ مردانی هستند که بر هر چه با خدا عهد بستند وفا کردند. صدق خود

را در آنچه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عهد کرده بودند به ثبوت رساندند و آن عهد این بود که هر وقت به دشمن برخوردند فرار نکنند (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۵)

«در این آیت مدح صحابه پیغمبر است که خواب آرام بر خود حرام کردند، تا در میدان دین حرام گردند، روز و شب همی تاختند، تا سرا پرده کفر برانداختند، تخم عبادت کاشتند تا میوه سعادت برداشتند، مردانی که وفای عهد صفت ایشان و صدق در قول و عمل سیرت ایشان، که در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق، تن سیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان است» (میبدی، ۱۳۴۲: ج ۲، ۲۵۴). قرآن کریم نخست به ما دستور صدق و سپس از نتیجه این کار گزارش داده می‌فرماید:

پیروان حقیقی پیامبران زندگی و مرگشان با انبیاء صدیقان، شاهدان و صالحان بوده، با آن ذوات نورانی محشورند؛ صدق تنها در گفتار نیست بلکه در نیت و عمل نیز هست از این رو مؤمنان و پرهیزکاران دارای قدم صدق هستند «و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم» (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۳۹)

انابت

انابه در زبان عربی به معنای باز گشت به طاعت همراه با توبه و تضرع است، در انابه حالت عاطفی تضرع مطرح است که در توبه مطرح نیست. در توبه و انابه، بازگشت از معصیت به اطاعت مطرح است. عنصر اساسی که موجب تفاوت توبه و انابه می‌شود مسأله تضرع و ایجاد حالت احساسی و عاطفی است. خداوند در سوره مبارکه رعد، آیه ۲۷ می‌فرماید هدایت الهی و راهنمایی او شامل کسانی می‌شود که اهل انابه هستند «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» (زمر: ۵۴)؛ و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید. خواجه در این خصوص می‌گوید:

به سوی خدای خود برگردید و او را گردن نهید؛ انابت با خدای گشتن و بر او اقبال کردن باشد و آن به سه چیز است، یکی به باطن که همیشه متوجه به جانب خدای تعالی باشد و در افکار و عزایم طلب قربت او کند «و جاء بقلب هأت» و دیگر در گفتار اینکه در عموم اوقات به ذکر او و ذکر نعم و ذکر کسانی که به حضرت او

نزدیکتر باشند مشغول باشد: «و ما یتذکرُ اِلَّا مَنْ یُنِیبُ». سوم از اعمال ظاهره که همیشه بر طاعات و عبادات که مقرون به نیت قربت باشد مواظبت کنند مانند صلوٰه فرایض و نوافل و وقوف به مواقف بزرگان دین و بذل صدقات و احسان با خلق خدا و رسانیدن اسباب نفع به ایشان و باز داشتن موجبات ضرر ایشان و راستی نگاه داشتن در معاملات و انصاف از خود و اهل خود بدادن، و بر جمله التزام احکام شرع تقرّباً الی الله تعالی (طوسی، ۱۳۶۲: ۵۲)

به گفته راغب اصفهانی:

انابه یا از ناب ینوب، به معنای نوبت گرفتن و یا از ناب ینیب، به معنای انقطاع است. بنابراین منیب کسی است که مکرراً نوبت بگیرد تا ببیند در رحمت ویژه الهی چه هنگام باز می شود تا او وارد گردد؛ یا منیب کسی است که از غیر خدا منقطع و به خدای مرتبط باشد و قرآن کریم از انابه، به عظمت یاد می کند. «انابه: با توبه و اخلاص عمل به سوی خدا رجوع کردن» (وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَی . . .) (لقمان: ۱۵). و از راه کسی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶: ۴۵۱)

علامه طباطبائی در این خصوص می گوید «اَنِیبُوا اِلَی رَبِّکُمْ» (زمر: ۵۴)؛ کلمه انیبوا، امر از مصدر انابه است که به معنای برگشتن به سوی خداست، که آن را توبه هم می گویند» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۷: ۴۴۶). «وَمَا یَتَذَکَّرُ اِلَّا مَنْ یُنِیبُ» (غافر: ۱۳)؛ تنها کسانی متذکر این حقایق می شوند که بسوی خدا باز می گردند.

اخلاص

اخلاص به معنای «خالص کردن، پاک کردن، زدودن، حقیقت اخلاص، دوری و تبری جستن از هر چیزی است که غیر خدا باشد و شائبه شرک و تشبیه در آن باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). اخلاص عبارت از این است که انسان قصد و نیت خود را از هر چه که غیر خدا است خالص گرداند و انگیزه و داعی کلیه اعمال او یک چیز و آن قرب الی الله باشد.

«وَمَا اَمْرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُوْا اللّٰهَ مَخْلِصِیْنَ لَهٗ الدِّیْنَ» (بینه: ۵)؛ و آنان مأمور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند و دین و کردار خویش را خالصانه

برای او پاک دارند؛ پارسی اخلاص ویژه کردن باشد، یعنی پاک کردن چیزی از هر چیز که غیر او باشد و با او در آمیخته باشد، و اینجا به اخلاص آن می‌خواهند که هر چه گوید و کند قربت به خدای تعالی بود و خاص خالص بسوی او کند که هیچ غرضی دیگر از دنیوی و اخروی با آن نیامیزد «أَلَا لَهُ الدِّينُ الْخَالِصُ» و مقابل اخلاص آن بود که غرض دیگری با آن درآمیزد و مانند حب جاه و مال یا طلب نیک‌نامی یا طمع ثواب آخرت یا از جهت نجات و رستگاری از عذاب و این همه از باب شرک باشد، و شرک دو نوع جلی و خفی؛ اما شرک جلی آن بت پرستی بود و باقی همه شرک خفی باشد، قال صلی الله علیه و آله «نِيَةُ الشَّرِكِ فِي امْتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلَةِ اسْوَدَاءٍ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَا فِي أَلْيَةِ الظُّلَمَاءِ» و طالب کمال را شرک تباه‌ترین مانعی باشد در سلوک. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰)؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

و چون مانع شرک خفی بر طرف شود سلوک و وصول به آسانی دست دهد. پس هر کس امیدوار به دیدار پروردگارش می‌باشد باید کارهای نیکو کند و در پرستش خداوند کسی را در آن انباز ندارد و شرک ندهد. . .

منظور از اخلاص همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم‌گیری تنها خدا باشد و بس؛ ممکن است کسانی دارای اراده‌های محکم برای انجام مقاصدی باشند ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد. اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت و برخاسته از انگیزه‌های الهی است. در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (ع) سخن از اخلاص نیت به میان آمده و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است، و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی‌ارزش است. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۵۱)

مسأله اخلاص در نیت و اعتقاد و عمل از مهمترین ارکان سیر و سلوک الی الله به شمار می‌آید.

بی شک اخلاص [در] نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است، هر قدر یقین انسانی به توحید افعالی خدا بیشتر باشد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند، چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است، زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند. امام علی (ع) می فرماید: «اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له»؛ سر آغاز دین معرفت خداست و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد و کمال توحید او اخلاص است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

آیه ۱۱۰ سوره کهف حقیقت عمل صالح را در یک جمله ی کوتاه بیان می کند.

تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین روایت شده است که هر کس برای ریا و خودنمایی نماز بخواند و روزه بگیرد و صدقه بدهد، در عبادت پروردگارش، شریک قرار داده است. پس حضرت آیه مزبور را تلاوت فرمود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۰۴)

در شأن نزول این آیه آمده است:

شخصی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد یا رسول الله من در راه خدا انفاق می کنم و صلّه رحم به جا می آورم و این اعمال را فقط به خاطر خدا انجام می دهم، اما هنگامی که مردم از این اعمال سخن می گویند و مرا ستایش می کنند، مسرور و خوشحال می شوم. این اعمال من چگونه است؟ پیامبر سکوت کرد و سخنی نفرمود تا اینکه آیه فوق نازل شد. (آقامیری، ۱۳۸۳: ۲۱۸)

نتیجه

انسان در این عالم از ابتدای آفرینش، مراحل مختلفی را طی می کند، و در هر مرحله خواستها و نیازهای ویژه ای دارد. از منظر عرفا، انسان ها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء الله، در سیر و سلوک اند. رساله اوصاف الاشراف یکی از پر محتواترین کتب در بیان مراحل سیر و سلوک عرفانی بر

اساس ارزیابی عقلانی و منطقی است که برای بدایت حرکت شش امر را لازم و ضروری می‌شمارد: ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابه، اخلاص. سیر و سلوک در واقع از مرحله اول و با ایمان آغاز می‌شود و با اخلاص به اتمام می‌رسد. اخلاص در نیت و اعتقاد، از مهمترین ارکان سیر الی الله به شمار می‌آید؛ و این نیز برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است.

خواجه صدق را در تمامی حال‌ها و مراحل برای سالک لازم می‌داند؛ «و رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه». خواجه با اینکه مدعی عارف بودن و تجربه عرفانی نیست، اما تلاش نموده است مراحل سیر و سلوک عارف بالله را تا وصول به حقیقت، بر اساس نظم و ترتیب عقلانی و منطقی در اوصاف الاشراف تبیین نماید.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. (۱۳۸۸). ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- آقا میری، سیده طاهره. (۱۳۸۳). *نمای شخصیت در فرهنگ‌نامه ایمان و کفر در قرآن*. تهران: دانشگاه آزاد.
- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). *نهج الفصاحه* (سخنان گهربار رسول اکرم (ص)). قم: اندیشه هادی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۷). *مراحل اخلاق در قرآن*. قم: اسراء.
- حسینی طهرانی، محمد حسین. (۱۳۶۰). *رساله سیر و سلوک* (منسوب به بحر العلوم، مهدی بن مرتضی الطباطبائی النجفی)؛ تهران: حکمت.
- راغب اصفهانی، حسن بن محمد. (۱۳۸۵). *مفردات الفاظ القرآن*. ترجمه مصطفی رحیمی نیا. تهران: سبحان.
- شریف، میان محمد. (۱۳۶۲). *تاریخ فلسفه اسلامی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. تهران: امیرکبیر.
- طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد. (۱۳۶۲). *اوصاف الاشراف*. ترجمه رکن الدین محمد بن علی جرجانی. تهران: انجمن اسلامی الغدیر.
- _____ (۱۳۷۰). *اخلاق ناصری*. تصحیح جلال الدین همائی. تهران: نشر هما.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی. (۱۳۵۳). *تاریخ فلاسفه اسلام*. تهران: فروغی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۱). *اخلاق در قرآن*. قم: بی‌نا.
- _____ (۱۳۸۸). *قرآن کریم و شرح آیات منتخب*. قم: بی‌نا.

میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۶). *کشف الاسرار و عده الابرار* (خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، به فارسی). به نگارش جیب الله آموزگار. تهران: اقبال.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی